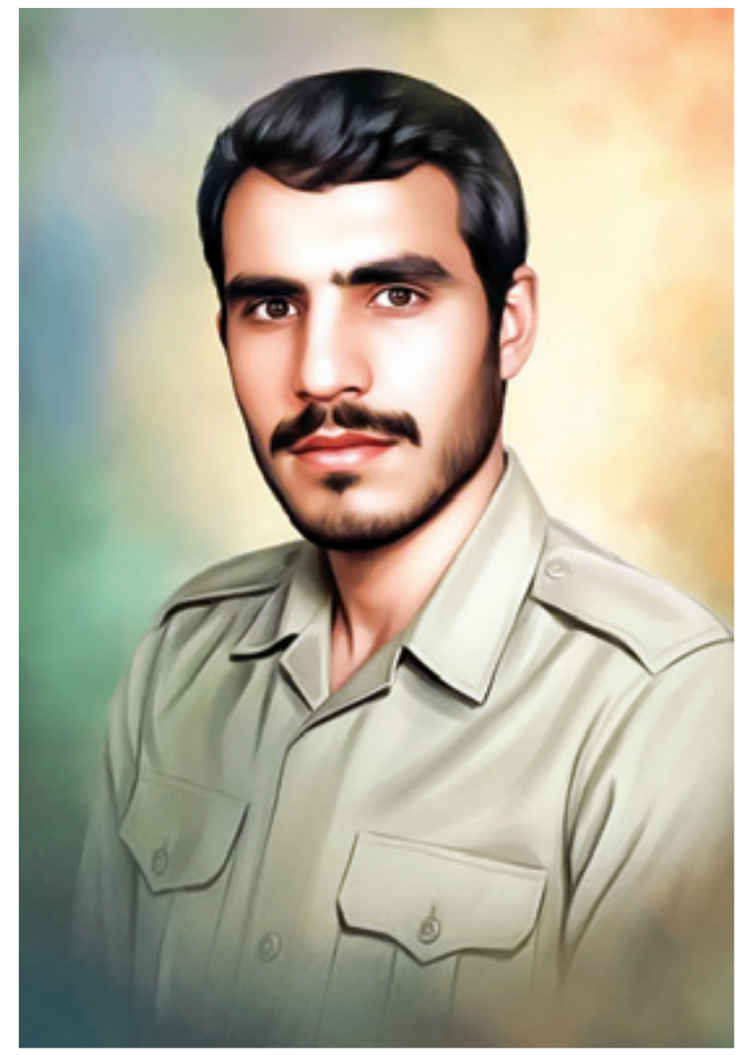

شهید جواد رسولی پدر حاج مهدی رسولی مداح اهل بیت(ع)

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید جواد رسولی و مادر مداح اهل‌بیت(ع) حاج‌مهدی رسولی

فرزندانم را در مسیری تربیت کردم که شهید می‌خواست

■ **صغری خیل‌فرهنگ**

شهید جواد رسولی پدر مداح معروف اهل‌بیت(ع) حاج‌مهدی رسولی است که دوم تیرماه ۱۳۴۰ در زنجان متولد شد. از کودکی قرآن‌آموز و نمازخوان بود و در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در تظاهرات علیه رژیم ستمشاهی شرکت می‌کرد و در اقدامات علیه آن رژیم از جمله شعارنویسی‌ها مشارکت داشت. پس از پایان تحصیلات متوسطه و گرفتن دیپلم به سپاه پیوست. مسئول تحقیقات بسیج، مسئول اعزام نیرو، مسئول نیروی انسانی ناحیه زنجان، عضو شورای فرماندهی و مسئول طرح و برنامه تیپ ۳۶ انصارالمهدی(عج) از جمله مسئولیت‌های او در سپاه بود. شهید جوادرسولی در جبهه هم مداح بود و هم مجری برنامه‌های مختلف که در سطح تیپ برگزار می‌شد. او در عملیات کربلای ۵ و ارتفاعات بانه حضور داشت که ۲۰ آبان ۱۳۶۹ هنگام بازگشت از بانه در کردستان شهید شد. در روزی که پسرش محمد به دنیا آمد؛ آن روز مهدی فقط دو سال و نیمش بود. به مناسبت روز مادر با خانم زهرا یوسفی مادر حاج‌مهدی رسولی و همسر شهید جواد رسولی به گفت‌وشنود نشستیم که حاصل آن را می‌خوانید.

■ **ما هر ۲ خانواده انقلابی بودیم**

من با یک خانواده مذهبی ازدواج کردم، خانواده‌ای که قبل از شهادت همسرم هم خانواده شهید بودند، شوهرخواهر و داماد خواهرشان شهید شده بودند. این خانواده بسیار انقلابی بودند، همانگونه که ما یک خانواده انقلابی بودیم. قبل از پیروزی انقلاب، وقتی امام‌خمینی(ره) در فرانسه بودند، پدرم به نوفل‌لوشاتو رفت و با امام ملاقات داشت. اعلامیه‌ها، نوارهای سخنرانی و رساله امام را می‌آورد و در داخل کشور بین مردم توزیع می‌کرد. پدرم کارمند مخابرات بود و در فعالیت‌ها و کارهای انقلابی فعالیت‌های زیادی داشت. ما هم در دوران انقلاب همراه پدر بودیم و در پخش اعلامیه مشارکت داشتیم و در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردیم و بعد از انقلاب هم در کلاس‌های احکام و قران خانم شهیده فهیمه سیاری که خداوند ایشان را رحمت کند، شرکت می‌کردیم. او هم در کردستان به شهادت رسید. آن زمان ایشان برای تبلیغ به کردستان رفته بود که منافقین او را به شهادت رساندند و او تنها شهیده زن زنجان است؛ من و خانم سیاری آن زمان با هم همسایه بودیم.

من و آقای رسولی چون در یک محله زندگی می‌کردیم تا حدودی با هم آشنایی داشتیم. من با همسر شهید ابوالفضل مقدم، دوست بودم و از طریق ایشان معرفی ما به یکدیگر انجام شد، بعد هم با هم نشستیم و صحبت کردیم. آن زمان شرایط خاصی در جامعه حاکم و فضا انقلابی بود و ازدواج ما هم در همان حال و هوا انجام شد، در حالی که من ۱۸ ساله بودم و همسرم هم ۲۱سال داشت. همسرم اوایل ازدواج به صورت بسیجی فعالیت می‌کرد و در کنار آن در آزمون تربیت معلم هم شرکت کرد و پذیرفته شده بود، اما در نهایت راه سپاه را انتخاب کرد. اول پاسدار رسمی نبود، به صورت عادی در سپاه خدمت می‌کرد، اما بعدها رسمی شد. حدود سال ۶۲، تقریباً ۲۰ روز بعد از ازدواج ما او رسماً پاسدار شد.

■ **او راه سپاه را انتخاب کرد و من هم موافق بودم**

از همان ابتدا، با توجه به جنگ تحمیلی و پاسدار بودن همسرم، موضوع جهاد و شهادت برایم روشن بود؛ ضمن اینکه من از اول هم دوست داشتم با یک پاسدار ازدواج کنم، یک‌بار به من گفت در تربیت معلم قبول شده و می‌خواهد معلم شود. به او گفتم من با یک سپاهی ازدواج کرده‌ام، معلم نه! او خندید و گفت: شوخی کردم. در آزمون‌های مختلف شرکت کرده و در چند جا پذیرفته شد، اما راه سپاه را انتخاب کرد، من هم به همین راه خیلی علاقه داشتم.

در همان دوره‌ای که آقای رسولی در سپاه و جبهه فعال بود، من هم در پشت جبهه فعالیت می‌کردم. در مسجد و نمازهای جمعه فعال بودم، در دوره‌های آموزش نظامی ویژه خانم‌ها شرکت می‌کردم و در ستاد پشتیبانی جبهه هم حضور داشتم و در کمک‌رسانی به رزمندگان مشارکت می‌کردم. مثلاً برای رزمنده‌ها بافتنی می‌بافتیم، مربا و سایر موادغذایی تهیه و بسته‌بندی می‌کردیم و طبق برنامه‌ای که داشتیم آنها را به جبهه می‌فرستادیم. به این ترتیب، در پشت جبهه همراه رزمندگان بودیم.

■ **زندگی با آقاجواد برای من بسیار شیرین بود**

من و آقای رسولی هفت سال در کنار هم بودیم. ثمره این زندگی دو فرزند است، فرزند اول حاج‌مهدی حدود دو سال و نیم داشت که پدرش به شهادت رسید و همان روزی هم که خبر شهادت آقای رسولی رسید، فرزند دومم محمد به دنیا آمد و این همزمانی، خاطره‌ای بسیار تأثربرانگیز و ماندگار در زندگی من شده است. خیلی مهربان، خوش‌اخلاق و دلنشین بود، زندگی ما را پر از محبت و نور کرد و رفت. همانگونه که گفتم قبل از ازدواج همدیگر را می‌شناختیم، اما این شناخت به مرور بیشتر شد و در طول زندگی مشترک، خصوصیات والایش را بهتر درک کردم. زندگی با او برای من بسیار شیرین بود. مؤمن و مسئولیت‌پذیر و فضای زندگی را برای خانواده آرام و پر از محبت کرده بود. زندگی با او ساده و معنوی بود و نگاه مادی نداشت، بیشتر به ارزش‌های دینی و انقلابی توجه می‌کرد.

■ **زندگی ما هم همه‌اش زیبایی بود**

با وجود اینکه مدت زیادی در جبهه و مأموریت بود، اما به‌عنوان پدر، نگران تربیت و آینده فرزندانش بود و همیشه با توصیه‌های اخلاقی و دینی راه را روشن می‌کرد. نبودن‌های او در دوران جنگ برای ما سخت و همراه با دلتنگی بود، اما شیرینی همراهی با یک پاسدار مؤمن و زندگی در سایه اخلاص و ساده‌زیستی، سختی‌ها را قابل تحمل و حتی شیرین می‌کرد. ما هم آن زمان سن و سال زیادی نداشتیم، طبیعی بود که متوجه خیلی از مسائل هم نباشیم و به مرور فهمیدیم زندگی با شهیدرسولی چقدر زیبا و پرمعنا بود. شما همین پیاده‌روی اربعین را در سال‌های اخیر ببینید که سختی‌هایش زیاد است، اما زیبایی و شیرینی‌اش همه سختی‌ها را آسان می‌کند، به دوستان می‌گویم پیاده‌روی اربعین سخت است، اما با نگاه حضرت‌زینب(س) که گفت: من جز زیبایی چیزی ندیدم و همه زیبایی‌های کربلا را حفظ کرد؛ همه ما هم جز زیبایی چیزی نمی‌بینیم. زندگی ما همه‌اش زیبایی بود و احساس سختی نکردم با اینکه سرپرست خانه نبود و من با دو بچه کوچک ماندم. در حالی که امکانات آن زمان هم کم بود، مثل حالا نبود که وسایل رفاهی و امکانات خیلی بیشتر است. همه سختی‌های بچه‌داری و نبود امکانات با شیرینی بزرگ شدن بچه‌ها و حضور معنوی شهید، زیبا و شیرین بود، بچه‌ها کوچک بودند، اما همه چیز برای ما زیبا و پربرکت بود.

■ **همسر یک شهید الگوی من بود**

شهید ابوالفضل مقدم، خواهرزاده آقای رسولی با شوق و ذوق فراوان به جبهه رفت و در عملیات‌ها شرکت کرد، در حالی که به دلیل سن کم و شهید شدن پدرش ابتدا اجازه نمی‌دادند به جبهه برود تا اینکه مادرش پیش آقای رسولی می‌رود و از او می‌خواهد تا مجوز حضور فرزندش را در جبهه بدهد و به ایشان می‌گوید: بگذارید به جبهه برود. چون علاقه زیادی به حضور در عملیات‌ها دارد، اگر برگشت چه خوب وگرنه پیش پدرش می‌رود.

به خاطر سن کم و فرزند شهید بودن، دو سه بار از پادگان برگردانده شد، اما او تسلیم نشد و با ذوق و شوق دوباره رفت و در عملیات کربلای ۴ شهید شد، اما پیکرش پس از ۱۲ سال آمد. آقای رسولی هم در آن عملیات حضور داشت و ماجرای شهادتش را برای ما تعریف کرد؛ اگرچه از فعالیت‌ها و اقدامات خودش در جبهه‌ها زیاد نمی‌گفت و اصلاً از خودش تعریف نمی‌کرد، اما بعد از شهادتش از زبان دوستانش فهمیدیم چقدر عاشقانه و بی‌وقفه کار می‌کرد. شب و روز نمی‌شناخت، چه در بسیج شهر خودمان و چه در جبهه‌ها خیلی فعال بود. او در عملیات مرصاد هم حضور داشت. آن زمان من در بیمارستان بودم و پسرم حاج‌مهدی را به دنیا آورده بودم. یک هفته آنجا ماند و بدون اینکه به من بگوید، رفت و وقتی برگشت خبر عملیات را داد. درست یک هفته بعد از عملیات حاج‌مهدی به دنیا آمد.

آخرین دیدارمان آبان‌ماه بود، حدود ۲۰ روز قبل از شهادتش در بانه و قرار بود، برگردد. گفت به خانه می‌آید و بعد از تولد فرزندمان برمی‌گردم. هرگز به او نگفتم نرو یا بمان و هیچ‌وقت چنین حرفی نمی‌زدم، نگران بودم، اما مانع نمی‌شدم، صبوری می‌کردم و خودم را همسنگر او می‌دانستم، ما خودمان هم به این مسیر علاقه داشتیم. همسر شهید ابوالفضل‌مقدم که داستانش را گفتم و دو ماه بیشتر با همسرش زندگی نکرد، الگویم بود، دختر شهید بود، خواهر شهید بود، همسر شهید بود، اما صبور بود و بعدها هم همسرم که دایی او بود، شهید شد. واقعاً من خجالت می‌کشم جلوی او بگویم «من»؛ ما خیلی کم با همسرمان مسافرت می‌رفتیم، همیشه با هم بودیم و آنها هم پیش ما می‌آمدند، یک‌بار هم با هم برای زیارت به مشهد رفتیم، همیشه در کنار هم بودیم و این موجب قوت قلب من بود.

■ **سفارش‌های شهید در تربیت فرزند**

در طول این هفت سال زندگی مشترک با شهید رسولی، ایشان سفارش‌های زیادی برای تربیت بچه‌ها داشت. مثلاً تأکید زیادی بر رزق حلال و لقمه پاک داشت. همیشه اقامه نماز در اول وقت، تلاوت قرآن و رعایت احکام دینی را یادآوری می‌کرد و خودشان هم در این زمینه‌ها الگو بودند. الان هم فرزندانم هم مهدی و هم محمد همه اینها را رعایت و به این سفارش‌ها عمل می‌کند. حاج‌مهدی بسیار متواضع و شبیه پدرش است، الحمدلله آقامحمد هم همین‌طوره. محمد شغل آزاد دارد و مسئول قرارگاه کربلاست. چندین سال است که مسئولیت موکب کربلا را بر عهده دارد.

■ **بچه‌ها همانطور که دوست داشت، تربیت شدند**

با عنایت خداوند و لطف شهید رسولی، توانستم بچه‌ها را بدون حضور پدر در راه درست و همان مسیری که می‌خواست، تربیت کنم و در این خصوص موضوعاتی مثل نماز، قرآن، رزق حلال و حفظ فضای معنوی جبهه و مقاومت را در اولویت قرار دادم. بچه‌ها را با خاطرات پدر و روایات شهدا آشنا کردم، هرچند حاج‌مهدی فقط دو سال و نیمش بود که پدرش شهید شد، خیلی از فرزندان شهدا هنگام شهادت پدر در همین سنین بودند. سعی کردم همیشه آنان را به اماکن مذهبی ببرم. رفتن به مسجد و هیئت و اماکن زیارتی را ترک نمی‌کردیم و در مراسم‌های مذهبی مثل دعای ندبه شرکت می‌کردیم و خوشبختانه بچه‌ها هم هر دو نفر از همان بچگی علاقه زیادی برای حضور در این اماکن و مراسم‌ها نشان می‌دادند. با علما و اساتید مثل حاج عبدالله موسوی امام‌جمعه زنجان (که روحش شاد باد)، آیت‌الله گنجی و آقای مهدوی آشنا شدیم و ماه رمضان و ایام فاطمیه هر شب به امامزاده سیدابراهیم می‌رفتیم.

■ **نوحه و روضه‌خوانی حاج‌مهدی از کلاس دوم ابتدایی**

مهدی عاشق گوش‌دادن به سخنرانی‌ها بود، کلاس اول ابتدایی بود که یک شب روضه حضرت‌زهرا(س) را در مراسم فاطمیه شنید، وقتی به خانه آمد گفت مامان، فردا صبح و ظهر هم مرا به این مراسم ببر. گفتم فردا که سرویس مدرسه به نزدیکی امامزاده رسید، می‌توانی پیاده شوی و به مراسم بروی و بعد هم من می‌آیم. خیلی ذوق کرد و اولین بار آن شب بود که دلش در مراسم و مسجد ماند. اتفاقاً فردا وقتی معلم در کلاس از دانش‌آموزان پرسید چه کسی می‌تونه روضه حضرت‌زهرا(س) را بخواند، مهدی دستش را بلند کرد و روضه‌ای را که در امامزاده شنیده بود، خواند. یک روز معلمش تماس گرفت و از من خواست که به مدرسه بیایم. وقتی رفتم، گفت مهدی روضه خوبی می‌خواند، انگار شب‌ها به امامزاده می‌رود و روضه‌ها را حفظ می‌کند و من گفتم بله با هم می‌رویم. اینگونه بود که از همان کودکی علاقه شدیدی به روضه و مداحی پیدا کرد و ان‌شاءالله هر روز این علاقه‌اش بیشتر هم بشود. مداحی حاج‌مهدی از همان مدرسه و از کلاس دوم ابتدایی شروع شد. هر هفته بچه‌ها را جمع می‌کرد و دعای توسل می‌خواندند. الان هم همیشه در مراسم روضه آقامهدی شرکت می‌کنم، هرجا بروند من هم می‌روم، ما از اول همینطور با هم و خانوادگی بودیم و حالا هم با هم هستیم. ما حتی در برنامه‌های ایشان در کربلا هم شرکت می‌کنیم.

حاج‌مهدی از دوران کودکی به نوحه‌های ترکی، فارسی و عربی علاقه داشت. نوحه‌خوانی به همه این زبان‌ها دلنشین است، اما روضه‌های حضرت زهرا(س) بیشتر به دلم می‌نشیند، چون خودش ارادت خاصی به خانم زهرا دارد و همسرش هم سیده است. وقتی مهدی به مراسم خواستگاری همسرش رفت، مادر همسرش گفت پدر شما شهید جواد رسولی قبلاً خواستگاری کرده است. شهید رسولی قبلاً با پدر عروس آشنا بود چون همرزم و از دوستان پایگاه مقاومت وی بود و رفت و آمد خانوادگی داشتیم. مادر عروس شب قبل از مراسم خواستگاری، خواب دیده بود که شهید با دو بال فرشته‌وار و با لبخند آمد، در زد و رفت. وقتی هم که فرزند اول‌شان در آستانه تولد بود به خواب همسر مهدی آمده بود.

مداحی حاج‌مهدی از همان مدرسه و از کلاس دوم ابتدایی شروع شد. هر هفته بچه‌ها را جمع می‌کرد و دعای توسل می‌خواندند. الان هم همیشه در مراسم روضه آقامهدی شرکت می‌کنم، هرجا بروند من هم می‌روم، ما از اول همینطور با هم و خانوادگی بودیم و حالا هم با هم هستیم. ما حتی در برنامه‌های ایشان در کربلا هم شرکت می‌کنیم

حاج‌مهدی رسولی و مادرشان خانم یوسفی (همسر شهید جواد رسولی)

مهدی رسولی بر مزار پدر شهیدش

نمای نزدیک

حاج‌مهدی مداح معروفی است. در کارهای فرهنگی سپاه فعال است و کمتر در خانه می‌ماند. حاج مهدی هیئت «علی‌اصغر، وارثان شهدا» را با مشارکت فرزندان شهدا تأسیس کرد. او به زبان‌های فارسی، عربی و ترکی مداحی می‌کند، روضه‌های فاطمی را بیشتر دوست دارد و در هیئت‌هایی مثل هیئت رزمندگان زنجان و میثاق با شهدای دانشگاه امام‌صادق(ع) فعال است. مهدی کارشناسی مهندسی عمران و مدیریت فرهنگی و کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث خوانده است و دو فرزند به نام‌های محمدجواد و فاطمه دارد. برادرش محمد هم یک بسیجی و مسئول موکب کربلا است او هم متأهل و دارای یک فرزند است که نام پدرش را بر وی نهاده است. پدرشان در روز تولد محمد به شهادت رسید، زمانی که مهدی فقط دو سال و نیم سن داشت.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۴۷۱

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۴						۲	۳	
۷				۹	۶			
۵		۳		۲				
						۹	۲	۱
			۵					
۳		۲	۹				۸	
					۴			
	۷				۱			
	۴					۶		۸

۷	۱	۶	۵	۴	۸	۹	۲	۳
۴	۵	۲	۱	۹	۳	۷	۸	۶
۳	۹	۸	۲	۶	۷	۵	۴	۱
۲	۷	۹	۸	۱	۵	۳	۶	۴
۶	۸	۴	۳	۷	۹	۱	۲	۵
۱	۳	۵	۶	۲	۴	۸	۹	۷
۸	۶	۱	۷	۳	۲	۴	۵	۹
۹	۲	۷	۶	۵	۱	۳	۸	۴
۵	۴	۳	۹	۸	۶	۲	۷	۱

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۴۷۰

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ع	ن	د	ل	ی	ب	■	ت	ا	ک	س	ی	م	ت	ر
۲	ن	■	م	ر	ا	ب	ح	ه	■	ب	ا	ی	ک	و	ت
۳	ص	م	■	ز	ی	ر	■	ا	ب	ر	د	ل	■	ت	ب
۴	ر	و	ن	ا	س	■	د	و	س	ی	ه	■	ل	ف	■
۵	ن	م	ی	ن	■	ا	ت	ب	ا	ت	■	ا	چ	ر	ا
۶	ا	ن	ت	س	ف	ر	ه	ا	د	■	ا	ج	ا	ن	ب
۷	م	■	ت	ی	ه	و	■	ل	س	ا	ن	■	م	گ	س
۸	ط	ب	■	ا	ی	ا	ک	■	ت	و	ب	ه	■	ی	ت
۹	ل	ن	د	■	م	ح	د	ب	■	ح	ا	د	ه	■	ر
۱۰	و	د	ی	ع	ه	■	ب	ر	ا	د	ر	■	ا	ق	ا
۱۱	پ	ر	گ	ن	■	م	ا	ن	ل	ی	■	ب	ر	ز	ک
۱۲	■	ع	ر	■	ا	ک	ن	و	ن	■	ز	ا	ب	ا	س
۱۳	ش	ب	■	خ	ی	ا	و	■	گ	ر	ی	ز	■	ق	ی
۱۴	ن	ا	و	د	ی	س	■	ج	و	ی	ب	ا	ر	■	و
۱۵	ا	س	ت	ا	ن	ب	و	ل	■	ک	ا	ر	ت	و	ن

از راست به چپ

■ ۱ـ دومین کشور کوچک دنیا- سازمان هوافضای امریکا- نسخه تدوین نشده فیلم ■ ۲- گروهبان نیروی دریایی- وصف خانه قدیمی- آخرین نت ■ ۳ـ از سازهای موسیقی- صدای رعد- لابیرنت- سلاح زیبای گوزن ■ ۴ـ نماد روشنایی- عطرمایه- کشور نیامی ■ ۵- مکزیکی‌اش معروف است- رد پا- نور اندک- صابون خیاطی ■ ۶- تجارت- صحت و تندرستی- هویج ■ ۷ـ همراه روزی- مغرور- رود و ایالتی در امریکا ■ ۸ـ گشاده- قهوه‌خانه فرنگی- اتومبیل باری سبک- خط کش مهندسی ■ ۹- گلبول سفید- سست و بی‌حال- عبرت ■ ۱۰ـ مخمصه- گوهر بی‌همتا- خدای یهود ■ ۱۱ـ راندن مزاحم- به دنیا آوردن- کشتی جنگی- مادر آذری ■ ۱۲- میوه تابستانی- از ابزار بیمارستانی- ضمیر غایب ■ ۱۳ـ تیم فوتبالی در یونان- اسب چاپار- خرس آذری- دوش ■ ۱۴ – طلا- در هر زمان- وکیلی که دادگاه خود برای متهم می‌گیرد ■ ۱۵ـ سریع خودمانی- ماسک- لیگ فوتبال امریکا

از بالا به پایین

■ ۱ـ برجسته- پرحرفی ■ ۲ـ از شهدای کربلا- جزا- کشور اروپایی- بله نجار ■ ۳ـ لوس- سلیقه- تکرار حرفی- تردید ■ ۴- یک و یک- نیاز صنف نانوا- پشته و تپه- نگاه خیره ■ ۵- رمان توماس مان، نویسنده آلمانی ■ ۶ـ روادید- نمره عالی- سزاوار ■ ۷- از صنایع ادبی- مراسم- فلسفه ارسطو ■ ۸ـ منقار کوتاه- نخ جراحی- گوجه- کوزه بزرگ ■ ۹ـ درد و رنج- خزنده خون‌آشام- فریاد شادمانی ■ ۱۰ـ سرنیزه- گوزن ایرانی- حرف هفتم یونانی ■ ۱۱ـ فلسفه اصالت وجود ■ ۱۲ـ شعیر- دختر لر- گوارا- کتف ■ ۱۳- بدی- یار گفت- چاره درد- پیمانه ■ ۱۴ـ خمیازه- ترش و شیرین- سبزی خرد کردنی- قلعه؛ حصار ■ ۱۵- از القاب ابن‌سینا- از ابزار دقیق اندازه‌گیری